أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم

مرحوم شيخ الشريعه به دنبال تاييد مطالب خودشان دراينكه دلالت لاضرر و لاضرار بر نهي وتحريم است نه بر حكم وضعي، بنابراين شامل موارد معاملات وعبادات وامثال ذلك نمي شود، يكي از آن مطالب را تبادر ذكر كردند به اين بيان كه اگر ما اين جمله را به عرف عرضه بداريم آنچه كه تبادر مي كند همين معناي حرمت ومعناي نهي است كه تبادر مي كند نه معناي نفي. معناي لاضرر اَي لاتضرّوا. معناي لاضرار اَي لايضارّ أحدٌ بأحدٍ، منتهي خب در اينجا دلالت بر مبالغه مي كند، چون با لاي نفي جنس آمده مبالغه را مي رساند اما مراد مولا همان نهي و تحريم است، روي اين حساب و چون تبادر علامت حقيقت است پس بنابراين اين لا ضرر در اينجا در همان نهي استعمال شده است.

 در اينجا آنچه كه مورد نظر در كلام ايشان است، اين است كه تبادر هميشه به مراد استعمالي مي شود دليل باشد نه به مراد تفهيمي. تبادر براي تعيين مراد از لفظ است به نحو موضوعٌ له. اين كه مي گويند علامت حقيقت است؛ اين يعني از بين موارد استعمال حقيقت و مجاز، معين حقيقت لفظ است امّا اين كه ما مراد تفهيمي را از اين كلام بفهميم اين به تبادر كاري ندارد. اين به قرائن و شواهد و ظهورات و مناسبات و ملابساتي كه بين مخاطب و بين متكلم وجود دارد به اين محقق است و اصلاً بحث تبادر در اينجا نمي آيد و ما هم يك همچنين معنايي را از لاضرر و لاضرار نمي فهميم كه به معناي نهي باشد، بلكه آن معنا راجح است كه به معناي همان نفي خودش است. بعد مطلب ديگر اينكه اهل لغت در اينجا معاني كه آمدند براي لاضرر و لاضرار همچون لسان العرب و تاج العروس و إبن اثير و أمثال ذلك بيان كردند اينها به معناي نهي گرفته اند، إن لا يضرّ أحدٌ، و كلام اهل لغت در موارد استعمال حجت است بنابراين دلالت نهي در اين قاعده متعين.

 اين مسأله هم مورد بحث است به جهت اينكه يك وقتي لغوي در مقام بيان موضوعٌ له لفظ است و يك وقتي لغوي در مقام بيان موارد استعمال است. به عبارت ديگر يك وقتي لغوي معناي حقيقي لفظ را مي خواهد بيان كند؛ يك وقتي آن معنا و مقصود لافظ را از لفظ مي خواهد بيان كند. در وهلۀ اوّل، كلامِ لغوي حجّت است از باب خبرويت و دلالت عقل و سيره بر اين مسأله. ولي در مرحلۀ دوّم وقتي از مسألۀ دلالت حقيقيه فارق شديم در اين كه لغوي آمده موارد استعمال را بيان كرده دليل نمي شود بر اين كه قول او حجّت باشد و اين كه لغوي بيايد بگويد كه از لاضرر و لاضرار، منظور لا يضرّ است، به معناي تعيين معناي مجازي يا به معناي تعيين معناي ملازمي او هست كه آيا از باب رفع حكم است به لسان رفع موضوع يا از باب رفع حكم است با ملابستي كه با رفع موضوع دارد؟ اين را ديگر لغوي نمي تواند بگويد. به خاطر اين كه لغوي فقط مي گويد در مواردي كه بخواهند رفع حكم بكنند لاضر و لاضرار مي گويند؛ امّا اين كه لاضرر ولاضرار گفتن از باب مجاز است يا از باب غير مجاز است؛ آن ديگر به او مربوط نيست؛ آن ديگر به تفاهم عرفي بر مي گردد؛ آن ديگر به ذوق و سليقۀ هر شخصي بر مي گردد كه چگونه از محاورات استفاده مي كند، چه بسا ممكن است منظور افراد از لاضرر ولاضرار معناي مجازي باشد؛ مانند رأيتُ أسداً في الحمام، و چه بسا ممكن است منظور از لاضرر و لاضرار همان معناي اصلي باشد منتهي آن معناي نهيي به دلالت تلازم باشد، تلازم بين آن معني و معناي نفيي باشد؛ بنابراين از اين نقطه نظر هم كلام لغوي حجّت نيست، اضافه بر اينكه بعضي از افراد مانند سيوطي و أمثال ذلك استفادۀ نهي و تحريم را از اين لاضرر و لاضرار نكرده اند و اين قاعده را مطرد در بسياري از ابواب فقه مي دانند كه قطعاً با دلالت تحريمي و نهي به اين معنايي كه آقايان كردند در تنافي است، اين هم يك مطلب.

مطلب ديگر اينكه مي فرمايند در بعضي از روايات داريم - كه ايشان اين روايت را ترجيح مي دهند - كه «لاضرر ولاضرار علي مؤمنٍ» خب به مناسبت و تطبيق بين صغري و كبري كه لاضرر و لاضرار علي مؤمن هست چون جهت ايمان در اينجا لحاظ شده است، معنايش معناي نفي ضرر ديگر نمي شود باشد، ضرري بر مؤمن نيست در حالتي كه ما مي بينيم نه خير، در خارج ضرر بر مؤمن هست. ضراري بر مؤمن نيست در حالتي كه مي بينيم ضراري بر مؤمن هست؛ پس به قيد علي مؤمن اين علي مؤمن قرينه مي شود و تاييد مي شود كه منظور از لاضرر، «لا تضرّوا» ي نهي است. بر مؤمن ضرر روا مداريد، مؤمن را أذيت نكنيد، كه اين معنا، معناي تحريمي است به مناسبت بين علي مؤمن و لا ضرر.

اشكالي كه در اين صورت باز به ايشان وارد مي شود اين است كه اوّلاً خود شما قبول نداريد كه علي مؤمن در اين آمده، شما لاضرر و لاضرار را قبول داريد و قيد علي مؤمن را اضافه مي دانيد، آن وقت چگونه ممكن است كه علي مؤمن را به عنوان قرينۀ معينۀ براي تحريم ذكر كنيد؟! يك وقتي شما علي مؤمن را قبول داريد و مي گوييد قاعده با علي مؤمن آمده، خب اين يك مسأله؛ يك وقتي شما اين علي مؤمن را قبول نداريد، مي گوييد در بعضي ها علي مؤمن هست، در بعضي ها في الاسلام است و در بعضي ها هم چيزي ندارد. اين اشكال اوّل.

اشكال ديگر اينكه علي مؤمن باعث قرينۀ معينه نمي شود، بله مناسبت حرمت و نهي را از ديگر مناسبات راجح قرار مي دهد امّا نه اينكه به عنوان يك قرينۀ معينه بيايد و شما استفادۀ تحريم بكنيد و بعد بقيۀ احتمالات را دفع كنيد و بعد روي اين احكام بار كنيد؛ لاضرر و لاضرار يعني چه؟ حالا ما با نفي عمل مي كنيم، يعني ضرري بر مؤمن نيست در اسلام، ضراري بر مؤمن نبايد باشد، ضراري بر مؤمن نيست، خب استفادۀ نهي هم ما در اينجا مي كنيم، استفادۀ نفي هم مي كنيم؛ ما در وهلۀ اوّل مي گوييم استفادۀ نفي است و از اين نفي هم استفادۀ نهي مي شود. اين قضيه كجايش اشكال دارد؟ پس بنابراين علي مؤمن درست است قرينه مي شود براي اين كه دلالت نهي بهتر است ولي قرينۀ معينه هيچ وقت نخواهد شد، مضافاً به اين كه اصلاً علي مؤمن نداريم؛ در بعضي از روايات داريم و شما هم اين را قبول نداريد.

باز مطلب ديگري كه ايشان بيان مي كنند اين است كه مي فرمايند در يك روايتي داريم، در روايت سمره كه «إنّك رجلٌ مضارٌ و لاضررَ و لاضرارَ » اين به مناسبت إنك رجل مضار كه صغري است براي لاضرر و لاضرار، در اينجا استفادۀ تحريم مي شود، به خاطر اين كه نمي خواهد بگوييد لاضرر و لاضرار، ضرار نيست، چون اوّل گفته إنّك رجل مضار، تو در خارج ضرر زدي نه اين كه بخواهد بگويد ضرري نيست، خب اين ضرر هست، اين آقا در خارج به انصاري ضرر زده است، پس لاضرر ولاضرار يعني چه؟ بنابراين به مناسبت بين صغري و كبري كه اوّل گفته إنّك رجل مضار، اثبات ضرر كرده براي اين شخصِ سمُرَة. از آن طرف نفي ضرر مي كند از اين طرف. خب اين دوتا با هم چطوري جمع مي شوند؟ از آن طرف اثبات ضرر شده إنّك رجل مضار. از اين طرف دارد نفي ضرر مي كند مي گويد لاضرر ولاضرار، خب اين چطوري بين هم جمع مي شوند؟ پس ما اگر بخواهيم جمع بكنيم بين اين دو را، به اين نحو بايد جمع بكنيم كه بله، معناي إنّك رجلٌ مضارٌ اين است كه تو ضرر زدي و لاضرر و لاضرار يعني لايجوز ضرر، ضرر جايز نيست، لا تضر،ّ لاتضار بأحدٍ، لاتضار بالانصاري، نبايد ضرر بزني به انصاري، كه بين صغري و كبري بشود تلفيق كرد؛ اين هم دليل مي شود بر اينكه ....

 باز اين مطلب در آن نظر است به جهت اين كه خب إنّك رجلٌ مضارٌ، با لاضرار جور در مي آيد، ولي با لاضرر چطوري جور در مي آيد؟ إنّك رجلٌ مضارٌ و لاضرار خب درست است.تو مضاري و نبايد ضرر برساني، امّا لا ضرر را شما در اينجا چكارش مي كنيد؟ لاضرر مي گويد ضرر نيست، ديگر نمي شود لا تضرّ، چون آن مضار است. مضار با ضرار يكي است ولي با لا ضرر كه يكي نيست، پس اين دوتا با هم ديگر وفق نمي دهند در اينجا.

سؤال: اگر لاضرار را به معناي لاضرر بگيريم همان مي شود ديگر، چون بعضي ها قائل شدند به اين كه لا ضرار همان لا ضرر است.

جواب: بعضي ها قائل شدند ولي خود ايشان كه قائل نشدند، يك. ثانياً اين كه اگر ما توافق بين لفظ وصغري و كبري را بيان كنيم ما از باب توافق جلو مي آييم. در اينجا مضار است و در آنجا هم ضرار است؛ آن وقت ضرر در اينجا سرش بي كلاه مي ماند، ضرر آن وقت چه مي شود؟ پس بايد ما ضرر را به معناي نفي بگيريم، لاضرار را به معناي نهي بگيريم، پس نصف كلام مي شود نفي، نصف كلام هم مي شود نهي. لاضرر يعني حكم ضرري تشريع نشده، لاضرار يعني لاتضار أحدٌ بأحدٍ، لا يضار أحدٌ كه تو انصاري هستي. خب اين نصف كلام نفي و نصف كلام هم نهي؛ اينها به قرينۀ إنّك رجلٌ مضارٌ مي گويند ديگر. اگر بگويند إنّك رجل ضار خب با لاضرر جور در مي آيد. ولي مضار است. مضار با ضرار جور در مي آيد، با لا ضرر جور در نمي آيد.

سؤال: مي شود جواب داد كه قاعدۀ لاضرر و لاضرار تطبيق در مورد كرده، لازم نيست كه حتماً در كل قاعده مناسب با صغري باشد؟

جواب:اگر اين طور است پس ما هم همين را مي گوييم، جواب اين گونه مي دهيم مي گوييم كه إنّك رجل مضار فقط اثبات ضرر در اين كرده، ديگر كاري به ضرر وضرار در اين صورت ندارد.خب از اين طرف ما اين را مي گوييم، مي گوييم إنّك رجل مضار در اينجا فقط اثبات ضرر بر انصاري كرده نه ضرر بأحدٍ، مي گويد ضرر از تو سر زده است و ما در قاعده يك حكم كلي تري بيان مي كنيم، يعني هم نفي حكم ضرري در اينجا مي كنيم و هم حكم نهي به اين صورت مي كنيم كه خب در اين صورت باز بايد اوّل به نفي بيان بشود و بعد از نفي استفادۀ نهي بشود. لازم نيست كه در اينجا اراده، ارادۀ نهي باشد. جناب آقاي شيخ الشريعة، يك وقتي شما مي گوييد كه ما از اين كلام ارادۀ نهي مي كنيم، يك وقتي مي گوييم نه، ارادۀ نفي مي كنيم؛ نهي به تبع اثبات مي شود، حرفي كه ما مي زنيم، حرفي كه خيلي ها مي زنند، ولي اين كه مي گوييد نه، نفي استفاده نمي شود، نهي است به لسان نفي، يعني مجازاً در نفي الآن استفاده شده، يعني در واقع به جاي اين كه بگويد لاتضرّ،گفته لاضرر. به جاي اين كه بگويد لا تضاروا، گفته لاضرار. اين خلاف است. صحبت در اين است و الّا اگر ايشان بگويند در اينجا در نفي استعمال شده بعد به تبع دلالت بر نهي هم مي كند خب در اين كه كسي حرف ندارد و با اين صغري هم وفق مي دهد و اشكالي هم در اين صورت ندارد؛ اين هم يك مطلب ديگر.

 مطلب ديگري كه در اينجا هست اين است كه ايشان از صاحب عناوين هم كه سيد فتاح باشد، آمدند اين را نقل كردند مبني بر اينكه ايشان هم قائل است بر اين كه سياق روايت، تاييد مي كند اين دلالت نهي را. كه اين سياق هم يك ادّعا است و سياق يك وقتي به عنوان قرينۀ معينه مورد لحاظ قرار مي گيرد، يك وقتي به عنوان رجحان مي خواهد مورد لحاظ قرار بگيرد؛ در هر دو شقّش اشكال است. اگر به عنوان قرينۀ معينه باشد، نخير سياق در اينجا قرينۀ معينه نيست بلكه در اينجا راجح است، قرينۀ معينه در اينجا مخدوش است؛ اگر شما بگوييد سياق روايت كه، لاضرر و لاضرار باشد به عنوان نهي است مانند … فَلاٰ رَفَثَ وَ لاٰ فُسُوقَ وَ لاٰ جِدٰالَ فِي اَلْحَجِّ … ﴿البقرة، 197﴾ كه در آنجا مي گويند نهي لحاظ شده، دراين صورت قرينۀ راجحه مي تواند باشد، درست است، قبول داريم، ولكن در اينجا ما اين قرينۀ راجحه را هم باز نمي توانيم بپذيريم چون در مورد لاضرر و لاضرار سياق، همان سياق نفي است نه اين كه سياق نهي است و اين ادّعايي است بدون دليل.

 بنابراين ماحصل كلام مرحوم شيخ الشريعه اين شد كه لاضرر و لاضرار دلالت بر نهي مي كند؛ وجوهي را براي تاييد اين احتمال، ايشان ذكر كرده اند كه در تمام اين وجوه خدشه وارد مي شود و كلام ايشان نمي تواند إحراز بشود، اين كلام مرحوم شيخ الشريعه است تا بعداً برويم سراغ ساير احتمالاتي كه در اين قاعده ذكر كرده اند تا ببينيم كدام يك از آن احتمالات در اينجا راجح است.

سؤال: ......

جواب: خب وقتي كه سرّ‌ فاش بشود، ديگر شيرازۀ امور از دست مي رود.

سؤال: .....

جواب: كمك بگيريد.

سؤال: ....

 جواب: شما كتمان بكنيد، خود كتمان برايتان قوام مي آورد، شما را صبور مي كند، متحمّل مي كند در تحمّل مشكلات. و ممكن است به واسطۀ همين كتمان، فرج و اينها هم براي انسان پيدا بشود. تا اين كه شما فرض بكنيد كه مشكلاتتان را، مسائلي كه پيدا مي شود و شايد سرّ باشد، شما برويد اين را به ديگران بگوييد، خب اين إفشاء مي شود و آن به آن مي گويد، فلان مي كند و خلاصه شيرازۀ كار از دست در مي آيد و كار پخش وپلا مي شود و آن حالت اطمينان و ارتكاز و سكونت و طمأنينه اي كه در كتمان پيدا مي شود، طبعاً آن هم از بين مي رود؛ همين رواياتي كه داريم كه مؤمن سؤال نمي كند از مؤمن ديگر، حيات، عزت، متانت، آن علوّ مؤمن بالاتر از اين است كه سؤال كند، اينها به خاطر...

سؤال: ....

جواب: ....

سؤال: ....

جواب: بله

سؤال: انسان مقام صبر و تحمّل پيدا مي كند؟

جواب: صبر و تحمّل و اينها پيدا مي كند، آن وقت بعد آن انكشاف و فرج حاصل مي شود برايش، شدائد ديگر براي انسان سهل مي شود، آسان مي شود.

 اللَهم صل علي محمد و آل محمد